

بالاحصار گابل و پیش آمد های تاریخی

پس محل و بس جهت منصرف ساخته نتوانست از راه دشت ق-ا-ه ح-ا-ج-ی راه
بالاحصار را پیش گرفت چون شاه شجاع بنا بر فصل زمستان در جلال آباد بود
هست مکنان نماینده مختار انگلیس در بالا حصار شهر و در عمارت و باغی رها پیش
داشت که امیر دوست محمد خان خود آنرا بنا واحد ا-ک-ر-ده بود
منابع داخلی و خارجی متحدان قول میگید که امیر بانایب سلطان خان انکی زالی از بل
محمود خان بیات گذشته در نزدیکی بالا حصار به مکنان برخوردند که به سواری امیر
در حالیکه دسته سوار محافظ او را تعقیب میکرد به گردش و تفریح بر آمده و در راه مراجعت بود
امیر و نایب سلطان سواری او را تعقیب کرده چینی که مکنان از دروازه شاه شهید داخل
بالاحصار شد امیر، نایب سلطان را هدایت داده پیشتر فرستاد تا خبر آمدن وی را به نمایندگی
مختار بر طایفه اطلاع بدهد و کسب اجازت کند. هر هن لال می نویسد که شام روز ۳ و ا-ه-ر
۱۸۴۰ حینی که سرو بیام مکنان در حال گردش به اسپ باد و نفر از صاحب منصبان راجع
به راپورت واصله جنگ پروان و مجهول بود در حرکت امیر دوست محمد خان تبادل
افکار میکرد سواری به دوش وی نزدیک شد و پرسید آ یا شما صاحب، لارد صاحب
هستید؟ نمایندگی بر بطایفه گفت: بلی پس سوار افغانی خوش شده و گفت آمدن ناخبر
و رو دامیر را به شما برسانم مکنان در حالیکه خبر غیر مترقبه آنفهمیده بود تکرار پرسید
کدام امیر؟ امیر کجاست؟ بالش-کر؟ هنوز فلان نام نامی، اب نگفته بود که
امیر دوست محمد خان رسید سرو بیام چی مکنان او را به فرست شناخته هر ده از اسپان
خود دیاده شدند و مکنان دست امیر را به احترام گرفته بطرف باغ رها گاه نشسته و ان
شد و در داخل قصری که امیر برای خود ساخته بود از وی به اعزاز تمام پذیرا گرد
امیر دوست محمد خان شمشیر خود بر سر ابا مکنان تقدیم کرد و مکنان آ را به شان احترام
بوی اعاده نمود.

لیدی مکنان برای رهایش چند روز را مبر در بالا حصار ترتیبات منصل گرفته
و عبال امیر را که دختر ناظر خیر الله خان بود نیز اجازه داد که به شوهرش ملحق شود سپس
مکنان به امیر پیشنهاد کرد تا شاه شجاع را ملاقات کند و مقام وزیری او را به پذیرد ولی
امیر از غرور چنین پیش نهادی را نپذیرفت و طبق دستور و به خراش مکنان تن به
سردار محمد افضل خان پیغام فرستاد که از ادامه جنگ منصرف نشود به این ترتیب

غازیان مجاهد شمالی در حالیکه از بن پیش آمدهای غیر مترقبه غرق حیرت و اندوه بودند فی الوقت پراگنده شدند و عملی شدن آرزوهای آنها مبنی بر اخراج بیگانگان از خاک وطن بکمال دیگر ملتوی ماند :

امیر دوست محمد خان بعد از چند روز اقامت در بالا حصار کابل با اعضای خانواده اش که به اجازت انگلیس ها از غزنی خورامته شده استثنای شیرعای خان و محمد اعظم خان که در زمستان بودند و سردار محمد اکبر که با کاکازاده های خود در پنجاب بود به تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۸۴۰ (مطابق رمضان ۱۲۵۶) به هیئت کپطان پیتربکلسن از طریق جلال آباد و پشاور در هند فرستاده شد تعداد همراهان و خانواده امیر در پشاور به ۱۴۹ نفر بالغ میشد از طرف دولت برطانیه سالانه سه لک روپیه برای امیر معاش مقرر شد و تعیین گردید که زمستان در کلکته و تابستان در لودیانها باشد :

ناله شاه شجاع به لارداکلند در شماره ۴۳۰ سال هشتم (پنجشنبه ۱۹ دلو ۱۲۳۵)
۸ رمضان ۱۲۵۶ شاه شجاع نسبت به رقیبش امیر دوست محمد خان
که بتاریخ ۱۷ رمضان ۱۲۵۶ (اوامبر ۱۸۴۰)

اطلاع خبر تسلیم شدن امیر به لارداکلند از طرف شاه شجاع الماسک شاه دست نشاند
دوست محمد خان از طرف انگلیس به لارداکلند گورنر جنرال انگلیسی
شاه شجاع به لارداکلند هند فرستاده شده و در آن خبر تسلیم شدن

فرمانروای هند انگلیسی امیر دوست محمد خان را به سرویس ایم جی
فعالیت های امیر دوست محمد مکانان به استحضارنا میرده میرساند پس
خان دو اشترگرامی بواشین مکتوب یک صفحه بسیار حساس و وقت بارتاریخ
ریزه کهستان است که یکطرف فعالیت مجاهدان غازی

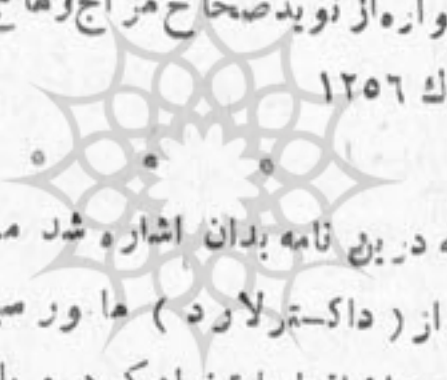
اندوه شاه شجاع از کشته شدن کرسسانی را به نقاط مختلف هتل اشترگرام
داکترا لارداکون و بوغیج و نجراب و غیره نشان میدهد و از جانب

دیگر بر اقدامات امیر دوست محمد خان از باه پان تار و زتسایم شد نش به بالا حصار
کابل به مکانان روشنی می اندازد و از خلال واقعات احساسات مخالف غلبت
شاه شجاع نسبت به رقیبش امیر دوست محمد خان و مجاهدان غیررملسی کهستان
و عواطف دوستانه او به فرنگی ها آشکارا میشود :

این نامه صفحه ایست از جریان واقعات سال دوم سلطنت شاه شجاع و تسلط انگلیس ها در افغانستان که خوشبختانه تاریخ شخصی دارد که جزو و پدید آید های ۸ شهر رمضان المبارک سال ۱۲۵۶ هجری قمری آنرا ثبت میتوانیم.

نقل مرسله اسمی نواب مستطاب
 معلى القاب اشرف الامراء عظیم
 الشان جارج لاردا کلبند گورنر
 جنرال بهادر از جانب پادشاه جهجه
 حضرت شاه شجاع الملك پادشاه
 مرقومه هشتم شهر رمضان المبارک
 ۱۲۵۶ هـ مقام دارالسلطنه کابل
 بعد از آن که بعد از آن که با میان از سرخی عسا کر
 نصرت مائز هزیمت یافته سوا کن آن نواحی را
 از خود بیگانه و راه فرار را آشنا یافت تبیین این احوال سابق برین حال باند و سنار
 رسیده باشد در روزه کو هستان کابل آمده در موضع انجراب مردم مفسد
 بی بال و دم را که درین بیست سی سال خیال نوردی به دماغ ایشان جا گرفته
 و از جهت نادان مالیه این هنگامه را از خدا میخواستند بسخنان ابله فریب فریفته
 هنگامه آرای شور و شرمی شد از آنجا که نائیدات صجاری و عنایات الهی ممد و معاون
 اولیای این دولتین ابد پیوند است عساکر متصوره کله بهر قاعه و تگردان برابر شد
 ابواب فتح و ظفر کشاده گسر دید: دواست محموله لنگه حرام که به خیال فاسده
 در انجراب مسکن و اجتماع مردم دواست خصات نموده از جهت گرمی کار خود قدم
 چرکت به موضع بلغین و اشتر گرام که از موضعات روزه کهستان است گذاشت
 لشکر ظفر پیکر نیز از دفع و رفع آن گروه خذلان شعار متوجه گردید و فرامین
 بطاعه در گرفتاری آن مفسد و هرا گندگی جمعیت او بهر طرف صدور یافت چون
 عبور در یادلان نصرت نشان معسکر فیروزی اثر با گروه ضاله بی پا و سر مقابل نمودند
 آن گروه ضاله جهال را مامن خود ساختند: پلان از بر توان چون نقطه بر کار
 دور ایشان را گرفت دوست محمد چون دانست که درین بحر غرق است هلاک
 خواهد شد از آنجا خود را کشیده بطرف انجراب فرار نمود و ورود انجراب چونکه
 هوا کن آنجا را مصمم برگرفتن خود یافت هر آینه روزگار را بر خود تنگ و پای
 از خود را از دیگر طرف لنگ دیده لاچار چهبه سای عتبه علیه را باعث نجات

مخود دانسته بود که بکس اطلاع بدهد در آن دو ان خویش را به منزل ع-البجاه
 معلی جایگاه از نب و فطانت آب ابهت و شوکت انتساب سموء القدر بلند مکان
 و زیربنا قیر باعز و شان یلیم جی مکنا تن صاحب بهادر رسانید . چون ظهور این
 معنی موجب رفاهیت و امنیت و آرامی خلاق الله است بر آن دو ستدار بشارت باد ،
 اگر چه ازین معنی بر او اب هم ایون ما بشاشت کلی دست داد اما از واقعه داکتر لارت
 صاحب بهادر اندوه و کدورت بیشتر روی نمود با که به نصیه فرزند نواب هم ایون مارا اینقدر
 الم روی نداده بود دخیر همه کس راهمین راهست خوشا بحال ایشان که نام نیکو خود متی
 بر خرد گذاشته رفت . این دوست محمد چه مفیدی است که از فسادش عالمی دل از خون
 است با احوال و افعالش دل بستگی را نشاید . آن دو دست دار از این طرف خاطر موالف-ت
 مظاهر را جمع داشته همواره از نوید صحاح مزاج و هاج مسرور و مهتبهج سازند تحریر
 فی ۸ شهر رمضان المبارک ۱۲۵۶



و اتمام نظامی که درین نامه بدان اشاره شد محتاج تحویل مزید نیست ،
 (داکتر لات) عبارت از (داکتر لارد) هاور سیاسی فرنگی است که در میان
 عایه امیر دوست محمد خان اقدامات زیاد کرده و بالاخره بعد از دریافت وصول
 امیر به کهستان درین حوزة آمده و در جنگ میران کشته شد . خبر تسایم شدن امیر
 دوست محمد خان به مکنان بر ای شاه شجاع شاه پوشالی که تحت مراقبت نمایند مختار
 فرنگی پادشاهی میگرد طبیعی مسرت زیادی در برداشت . احساسات مخالفت شدید
 شاه شجاع را نسبت به امیر دوست محمد خان کلمات زننده او ترجمانی
 می-کند . این کلمات زننده و بوهین آویز از طرف شاه شجاع در مورد جنگجویان
 رشید ملی و غازبان مجاهد ریزه کستان که در مقابل دشمنان وطن و بی-گانه پرستان
 مبارزه میکردند هم استعمال شده است . استعمال این کلمات در مقابل هموطنان
 و اظهار تائر از مرگ داکتر لارد بخوبی افکار شاه پوشالی خود کس بیگانه پرست
 را نشان میدهد و جاداشت که وی را مردم به لقب (لات ک-لان) خطاب کنند
 او اواخر سال سوم سلطنت مشترک امیر دوست محمد خان با تلاش به صحنه آمده
 ولی با تحبط عظیم نا بهنگام از صحنه برآمد و با شجاع و مکناتین
 تسایم شدن او به ان-گاپس ها آ مال جسمی از قابل درمتهای بد بختی ،

از بین رفتن اعتماد متقابل به بین
 شجاع و فرنگی ها ،
 ظلم و اجحاف دستگاه اداری
 نظام الدوله ،
 عبدالرزق هستوفی ،
 سید حسین دفتری ،
 احمد خان مدنی وال برنج فروش
 معروف به الاحمد ،
 مفتی میر حسن ،
 شاه جی ،
 شکایت بردن دسته جمعی سران
 قومی به شاه شجاع در بالاحصار ،
 ملاقات برنس و شاه شجاع
 در بالاحصار شهر ،
 گله شاه شجاع از عدم اختیارات
 خود به برنس ،
 دستگاه اداری سه جانبه ،
 استفاده جاسوسان از هر طرف
 و از هر مرقع مساعد .
 فیصله یا تضاروت میتواند تجویز های جانب چهارم عملی میشود .
 در پایان سال سوم شاه شجاع پیش از پیش در نظر انگلیس هایی اهمیت تامی میشده
 بعد از این که دیدند امیر دوست محمد لجان به قوه ونیرنگت ایشان بدون دخالت شاه
 از صحنه برآمد بیشتر به خود مغرور شده و وجود شاه پوشالی را زاید میدانستند
 و چون مقارن همین زمان مفتی میر حسن خبرنگار و جاسوس مسکوتوب جعلی از
 شاه شجاع مبنی بر تحریک غازیان کوستانی به مصادر امور انگلیسی ارائه کرد و با وجود
 جعلی بودن مکتوب مقام شاه بیشتر در نظر فرنگی ها متزلزل شد . آنچه از نوشته های
 مدارک انگلیسی استنباط میشود این است که اعتماد متقابل به شاه و مکنان از بی

مایون و مجاهدان و غازیان به خاک خور د: بارفتن
 او از کابل به هند و ستان و دوام سلطه مشترک
 شجاع و فرنگی به پایان رسید. شاه شجاع تصور
 می کرد که با خارج شدن امیر از صحنه دوره
 سلطنتش بیشتر طول خواهد کشید و فرنگی ها
 تصور می کردند که با نسایم شدن و اعزام وی به
 هند بصورت مخنار مایشاء بر مردم افغانستان
 حکم فرمائی خواهند نمود بدین ترتیب چه شاه ،
 و چه مکنان هر دو منتظر رسیدن يك دوره آرام تر
 بودند و ای بر عکس از چار مردم چه از شاه و چه
 از دستگاه فرنگی و چه از رویه اداره سه جانبه
 آنها (شاه و مکنان و نظام الدوله) به تدریج
 بالا گرفته و در اواخر سال سوم شکل و محییم تر
 بخود گرفت .
 شرح چگونگی اوضاع مردم و اداره این
 وقت بسیار پیچیده و مرمرز است اداره سه جانبه
 شاه و مکنان و نظام الدوله جانب دیگری هم داشت
 که جاسوسان آنرا تشکیل داده بودند و در بسیار
 موارد بدون اینکه یکی از سه جانب اساسی

رفت شجاع در مقابل هموطنان خود و انگلیس ها خود را بی اختیار مطلق بخواند به نحوی که در مقابل طرف اول (حین دادخواهی مظلومان و شکایت رؤسای قومی) خویش را با نداشتن اختیار تبرئه میکرد و چینی که با فرنگی ها خصوصاً برنسی مراجع میشد شرح نداشتن اختیارات خود را شکل گاه آمیز میداد چنانچه در طی ملاقاتی که برنسی از وی در بالا حصار بعمل آورد، گفت اختیارات مرا بکلی مساب کردید: در او دیانه بمراتب مقتدر تر بودم: بهتر است به بهانه زیارت مکه معظمه سلطنت را ترك بگویم: (۱)

این اختیارات تا حد زیاد در دست سردار محمد عثمان خان ملقب به انظام الدوله بود که انگلیس با سفارشش و توصیه و فشار بر شاه شجاع وی را بحوث رزیر روی کار آور دند و وی میان شجاع و مکناتن قدرت ناشی شد و با زیر دستان خود بش پیرزا عبد الرزاق مستوفی و سید حسین آید فیزی به رشوت ستانی مشغول شدند: درین اوضاع آشفته و ملال آور و هرج و مرج قدرت چهارمی هم فعالیت و تبارز داشت این قدرت خطرناک بدست جاسوسان بود که در آن عوام الناس مردم هم سهم داشتند مانند احمد خان برنج فروش مندئی وال کابل که خویش را بنام ملا احمد میخواند و پیش پیر حسن و شاه چی نام در همین قطار بودند و افعال شیطنت کارا نه مفتی بحدی پهلو های مختلفه داشت که عمال فرنگی صحت و مقیم آنرا فهمیده نمیتوانستند این دستگاه که از هر طرف استفاده میکرد مردم عوام شهر را بیحد در مضیقه و ترس و هراس افکند بود:

کم شدن معاش و مستمری خوانین غلجائی، تحمیل مالیات های سنگین بر روستا و زمین داران، مطالبه سند و فاداری به شاه شجاع از رؤسای قومی، فکر فرستادن عده از کلانان با نفوذ به هندوستان، نبودن مرجع و بازخواست بصورت مطاق سوء ظن تجار و به حال و ناموس، کارر ابجائی رسانید که عدهئی از بزرگان قومی دسته جمعی به بالا حصار نزد شاه شجاع رفته از اوضاع رقت بار خود و اوضاع ملال انگیز ملک و وطن خود استغاثه و شکایت کردند. شجاع در محضر ایشان خویش را نه شاه بلکه غلامی خوانده این شاه که به غلامی خود اعتراف میکند مقصر همه بدبختی، شمرده میشود زیرا به اساس صدها نامه و فرمانی که در دست است تنخواه خور دستگاه فرنگی بود و ماهیانه

هبالغی از مکنان دریافت میگرداند قایق اخیر حیات به انگلیس و فادار مطابق بود (۱) سعیش
 فرو نشاندن جنبش های ملی رساط ساختن دستگاه قدرت فرنگی بود تا در سایه آن
 خود استفاده کند ولی مقامات انگلیسی بی کفایتی اورا درک کرده قدرت اداری را
 بیشتر در دست وزیر تحمیلی خود نظام الدوله منحصر ساختند و او هم با حسن خود
 نخواستی و منفعت جوئی بیشتر در پی آزار مردم برآمد. این وضع آشفته و ملال آور
 و رقت انگیز یک فائده کلی در بر داشت که مردم متزجر را به تدریج متزجرتر ساخت
 و دور رساط بیگانگان و فشار اجنبی پرستان را در وطن کوتاه ساخت :

شبههئی نیست که در مقابل این صحنه عجبیب دسته بی مردان حساس و وطن
 خواهی هم بودند که اوضاع رقت بار شاه و دربار و انگلیس ها و مردم و آینه
 تاریک وطن را هم مشاهده میکردند که در راس آنها اول عبدالله خان اچکزائی و بعد
 امین الله خان اوگری را میتوان قرار داد و شرح فعالیت های ایشان و همکاران
 ایشان را در کابل پایان ازین بیان میکنم :

مقدمه رساط خیز ملی در کابل نظام الدوله وزیر تحمیلی مکنان به شاه شجاع
 دید و او را دید سران و سرشناسان که اجرای مقاصد اجنبی کمال آرزوی او بود
 مذاکرات شبانه در خانه احرار در میان شاه پوشالی و نماینده مختار فرنگی
 بالاحصار کابل در بیم و نگرانی کظوری با منفعت جوئی شخص و اغراض
 خانه عبدالله خان اچکزائی کارها را بر راه میکرد که باید ملت راز بون،
 کانون جنبش ملی قوم را سرا فگنده و مملکت را به پر تگاه نیستی
 سوق دهد. سلطه اجانب، تعدی اجنبی پرستان، بی خبری شاه؛ اقدامات تهدید آیز
 وزیر، تحمیلات و فشار مالی، وضع مالیات تازه، اخذ دسته های جدید عسکری
 صرف حصه معاش غزائی ها به تنخواه و تجهیزات نظامی، مطایبه اطاعت نامه
 مخصوص از سران قوم، نقشه دستگیری و تبعید روسای ملی به هند وستان،
 بی بازخواستی، حق تلفی، بی امنی، حقارت های شخصی، تجاوز به مال و حیات
 و حتی به ناموس مردم که از هر کدام بوی استعباد قوم و ذلت ملت می آمد ذهنیت عامه را
 از هرر هگنر آماده ساخت تا هر طور شود این دستگاه ستم و تعدی را از میان بردارند و

(۱) در صفحه ۱۲۲ ثبت در امین با حکام شاه شجاع آمده که در بدو می شود که مبلغ هشتاد و پنج هزار
 کددار بعوض ماهیانه از دستر مکنان تن گرفته است.

فشار دستگاه سلطنت شاه شجاع و مکناان در ماهای رجب و شعبان سال ۱۲۵۷ (سپتامبر تا اکتوبر ۱۸۴۱) بر مردم شدت نموده و دسته‌ئی از مردان حساس از قبیل عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری و غیره بفرجه چاره جوئی برآمدند. همین دو نفر با برخی از سرشناسان دیگر یک دفعه به بالا حصار نزد شاه شجاع رفته و وی را با وجود تسلط انگلیس بر وظایف شاهی و ملی اش حالتی کردند ولی متأسفانه آنچه بدین حرف‌ها بد حکار نبود گوش شاه بود که در ظاهر امر عدم اختیار مطاق خویش را بهانه می‌آورد.

چون برای سران ملی چاره نماند و دیدند که شاه باز بچه‌ئی بیش در دست اچانب نیست بفرجه چاره جوئی و اقدام عملی برآمدند. مفکوره قیام علیه دستگاه سلطنت مشترک شجاع و مکناان با اول دردماغ عبدالله خان اچکزائی پیدا شده و ملاقات اول میان او و امین الله خان لوگری مخفیانه و شبانگاه در خانه یکی از ایشان صورت گرفت و ایشان با قرآن شریف عهد و پیمان کردند که بهر قیمتی که باشد یوغ اسارت اجنبی را بر اندازند و وطن و هم وطنان خود را ازین سلطه ننگین رهائی بخشند. سپس افکار و نظریات خود را با جمعی از احرار در میان گذاشتند که نام‌های معروفترین ایشان قرار آئی است:

مسکندر خان، عبدالسلام خان، میر افضل خان، میر احمد خان، صمد خان، محمد حسین خان، عرض بیگی، حاجی علیخان، خضر خان کو توال، میر جنید خان، محمد خان بیات، محمد عظیم خان پیش خدمت، ناظر علی محمد خان، میر آفتاب خان، میر حاجی خان، پسران مرحوم میر واعظ، میر محبوب خان، میر سعید خان، میر هلام قادر خان، آقا حسین توپچی، پسران میر داؤد خان هوتک، ولی محمد خان میر آخور، اکبر خان خوابگاهی، عبدالرحمن عثمانکو، کپطان دوست محمد خان اسحق زائی این اشخاص در خانه عبدالله خان اچکزائی جمع شده و مقدمه جنبش و رستاخیز ملی را آماده کردند.

در حقیقت خانه عبدالله خان اچکزائی کانون جنبش و بیانات آتشین این مردمبارز افخیز بود که روح جدید در بیکر روئسای ملی دمیده و کابل و کابلی‌ها را برای رستاخیز ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ (۲ نوامبر ۱۸۴۱) آماده ساخت.